

تأثیر شناخت اسماء الهی (اسماء الحسنی)

در مسیر معرفت به حق

صدیقه ابلق‌دار، دانش‌آورد ارشد فقه و حقوق

(از ص ۱۵۳ تا ۱۷۹)

چکیده:

از آن جایی که مسئله انسان‌شناسی در طول تاریخ بشر، مورد توجه علما، عرفا، معلمین اخلاق، روانشناسان و حتی انسانهای معمولی بوده است و به گزاف نیست که اگر بگوئیم همه اختلافاتی که در عرصه اندیشه رخ داده است ریشه در عیار تعریفی دارد که از انسان و ابعاد وجودی او بدست می‌آید، و تعریفی که در این مقاله از انسان داده می‌شود، فارغ از همه ممیزات فکری، فرهنگی، تاریخی، نژادی و علمی‌اش می‌باشد که مورد احترام و تکریم خداوند است که از عیاری یکسان نزد پروردگار برخوردار است و همین نکته حکایت از قابلیت بالای او، در دریافت حقایق هستی و توانمندی بالای او در ابعاد گوناگون دارد، یعنی هم می‌تواند زیباترین فضیلت‌های اخلاقی را بیافریند و هم می‌تواند منشاء بروز و ظهور رذیلت‌های اخلاقی باشد یعنی قابلیت‌های متضاد. در اینجا در صدد هستیم ابتدا انسان را بماهو انسان بشناسیم و سپس هدف از خلقت او را مطرح کنیم و به این نتیجه برسیم که انسان می‌تواند با شناخت نفس خود به شناخت خدا (و سیر و سلوک در راه او با مدد از اسماء الهی (اسماء الحسنی)) برسد. و در این راستا از کلام بزرگانی چون صدرالمتألهین شیرازی (ملاصدرا) و امام خمینی (ره) و... استفاده خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: انسان‌شناسی، قابلیت‌های متضاد، شناخت نفس، سیر و

سلوک، شناخت خدا، اسماء الحسنی.

۱- شناخت انسان :

خالق عالم و موجد بنی آدم «جَلَّتْ عَظْمَتُهُ» به مقتضای حکمت کامله و قدرت شامله و قامت قابلیت، نوع انسان را در مقام «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» و به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب مراد] روانه داشتیم و به ایشان از پاکیزه‌ها روزی دادیم و آنان را و بسیاری از آنچه آفریده‌ایم، چنانکه باید و شاید برتری بخشیدیم». اسراء، ۷۰ لفظ کَرَّمْنَا از ریشه کَرَم به معنی سخاوتمندی و شرافت آمده است. (محمدرضایی، واژه‌های قرآن ص ۲۱۴) در صحاح و قاموس گوید: «الْكَرْمُ ضِدُّ اللُّؤْمِ» یعنی کرم ضد لثامت است پس کریم به معنی سخی است چنانکه در دو کتاب فوق و اقرب الموارد آمده «فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِّي كَرِيمٌ» سوره نمل آیه ۴۰ «همانا پروردگار من بی نیاز و سخاوتمند است.

راغب گوید: کرم اگر وصف خدا واقع شود مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداوند است و اگر وصف انسان باشد، نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود، به کسی کریم نگویند مگر بعد از آنکه آن اخلاق و افعالی از وی ظاهر شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود. (علی اکبر قرشی، قاموس قرآن ج ۵۶-۷ / ص ۱۰۳)

مرحوم علامه طباطبایی رحمت الله علیه در تفسیر این آیه می فرمایند: آیه در سیاق منت نهادن است البته منتی آمیخته با عتاب، کانه خدایتعالی پس از آنکه فراوانی نعمت و تواتر فضل و کرم خود را نسبت به انسان ذکر نمود و او را برای بدست آوردن آن نعمتها و رزقها و برای اینکه زندگیش در خشکی به خوبی اداره شود، سوار بر کشتی اش کرد و او پروردگار خود را فراموش نموده، از او روگرداند و از او چیزی نخواست و بعد از نجات از دریا باز هم روش نخست خود را از سر گرفت با اینکه همواره در میانه نعمت‌های او غوطه ور بوده اینک در این آیه خلاصه‌ای از کرامتها و فضل خود را می‌شمارد، باشد که انسان بفهمد پروردگارش نسبت به وی عنایت بیشتری دارد. و مع

الاسف انسان این عنایت را نیز مانند همه نعمتهای الهی کفران می‌کند، از همین جا معلوم می‌شود، مراد به آیه بیان حال جنس بشر است، صرفنظر از کرامتهای خاصه و فضایل روحی و معنوی که به پاره‌ای اختصاص داده، بنابراین آیه مشرکین، کفار، فساق، همه را در بر می‌گیرد، چه اگر نمی‌داشت و مقصود از آن انسانهای خوب و مطیع بود، معنای امتنان و عتاب درست در نمی‌آمد. پس اینکه فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» مقصود از تکریم اختصاص دادن به عبايت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد و تکریم معنای نفسی است و انسان در میانه سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن عقل است، و آن عقلی است که بوسیله آن حق را از باطل و خیر را از شرّ و نافع را از مضر تمیز می‌دهد. (محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۶۱ و ۲۶۲)

شیخ کلینی (رحمت الله علیه) در کتاب شریف کافی^(۱) حدیثی را نقل می‌فرماید: که سماعة بن مهران گوید که من نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام بودم و در نزد او جماعتی از دوستانش بودند، از عقل و جهل سخن جریان یافت، حضرت صادق علیه السلام فرمود: عقل و لشکر او و جهل و لشکر او را بشناسید تا هدایت یابید. سماعة گفت: من گفتم: فدای تو گردم ما چیزی نمی‌شناسیم مگر آنچه را که تو به ما

۱- کتاب اصول کافی از با ارزشترین کتابهای چهارگانه حدیثی و از جوامع اصلی است که بر آن اعتماد می‌شود، کافی کتابی است که همانند آن در جمع آوری روایات و احادیث منقول از اهل بیت رسول الله (ص) نوشته نشده، ثقه السلام کلینی، کافی را در عصر غیبت صغرای امام زمان حجة ابن الحسن (علیه السلام و عجل الله فرجه) در مدّت ۲۰ سال نوشته است، که مشتمل بر ۳۴ کتاب، ۳۲۶ باب و شانزده هزار حدیث می‌باشد و دارای سه بخش اصلی است که عبارتند از اصول، فروع و روضه و بهمین جهت مورد مراجعه صاحبان علوم عقاید و توحید، اخلاق و فقه می‌باشد بر کافی شروح و حواشی بسیار نوشته شده است که از آن میان شرح علامه مولی محمد باقر مجلسی بنام «مرآة العقول» بر تمام کتاب نوشته شده است (الذریعه، ج ۱۷، ص ۴۶۵، به نقل از امام خمینی رحمت الله علیه، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۶).

شناسانی. آن حضرت فرمود: همانا خدای تعالی آفرید عقل را، و آن اول مخلوق از عالم ارواح است، از طرف راست عرش از نور خود، پس به او گفت رو برگردان، او رو برگردانید، پس از آن به او گفت روی بیار، روی آورد. فرمود خدای تعالی: آفریدم تو را آفریده بزرگی و کرامت دادم تو را بر جمیع مخلوقات خود، «خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِي...»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پس از آن خلق فرمود جهل را از دریای شور، تلخ تاریک، پس گفت به او: پشت کن، پشت نمود، پس از آن گفت به او: روی آور، روی نیاورد، فرمود به او، سرکشی کردی، پس دور نمود او را. پس از آن قرارداد برای عقل هفتاد و پنج لشکر، چون جهل دید آنچه را که حق به او اکرام کرد عقل را، و آنچه را عطا فرمود به او، عداوت او را در نهاد خود گرفت، پس جهل گفت: ای پروردگارا! این آفریده‌ای است مثل من، آفریده‌ای او را و تکریمش فرمودی و قوتش دادی و من ضد اویم و نیست برای من توانایی به او، به من نیز عطا کن از لشکر مثل آنچه به او عطا فرمودی فرمود: آری، پس اگر بعد از این گناه کردی، تو و جند تو را از رحمت خود خارج کنم. گفت: راضی شدم، پس عطا فرمود به او هفتاد و پنج لشکر، و اما قوه عاقله، قوه روحانیه‌ای است که به حسب ذات، مجرد و به حسب فطرت، مایل به خیرات و کمالات و داعی به عدل و احسان و در مقابل آن قوه واهمه است که فطرتاً، تا در تحت نظام عقلی نیامده و مسحّر در ظلّ کبریایی نفس مجرد نشده مایل به دنیا که شجره خبیثه و اصل اصول شرور است می‌باشد. (امام خمینی رحمت الله علیه، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۹ تا ۲۱).

خداوند در سوره مؤمنون آیات ۱۲ تا ۱۴ چگونگی خلقت انسان را بیان می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا * آخَرَ فَبَارَكِ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ *» و به راستی که انسان را از چکیده گل آفریدیم * آنگاه نطفه را به صورت خون بسته و سپس خون بسته را به صورت گوشت پاره در

آوردیم و سپس گوشت پاره را استخواندار کردیم و آنگاه بر استخوانها پرده‌ای گوشت پوشاندیم، آنگاه آن را به صورت آفرینشی دیگر پدید آوردیم، بزرگا، خداوند که بهترین آفریدگان است».

و سپس در سوره حجراته ۲۶ می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» «انسان را از گل خشک، از گل سیاه بدبو آفریدیم».

حماء یعنی لجن سیاه بدبو و جوهری آن را (مَسْنُون) متغیّر بدبو و مصوّر معنی کرده است. (علی اکبر قرشی، فامرس قرآن، ج ۱-۲، ص ۱۷۰ و همان، ج ۳، ص ۳۴۳)

فرض از بیان آیات مذکور (که در قرآن بسیار درباره خلقت انسان بیان شده است). این است که، با وجود اینکه خلقت اولیه انسان از نطفه‌ای بی مقدار گل خشک و لجن سیاه بدبو می‌باشد که البته این خود یک نشئه است ولی نشئه دیگر [ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ] است که از انسان درّ یگانه‌ای می‌سازد که خداوند تبارک و تعالی او را اشرف مخلوقات خود قرار داد و تنها در باره او به خود بالیده و پس از بیان دوران تدریجی خلقت از گل، نطفه، علقه و بالاخره دمیدن روح فرموده «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» او را در بهترین ترکیب و تعدیل خلق کرده و به آیه شریفه (۴) در سوره تین «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» مفتخرش ساخته، روح او را به خود منسوب داشته و «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» از روح خودم در انسان دمیدم». سوره حجر آیه ۱۵. و همه ممکنات به طفیل او خلق شده است، «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» آیا نیندیشیده‌اید که خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای شما رام کرد». سوره لقمان آیه ۲۰.

پس مقصود از آفرینش، وجود انسان و مقصود از انسان، معرفت به ذات و صفات حضرت خداوندی است و کمال این معرفت جز از انسان راست نیاید، اگر چه در تعبد ملک و جنّ با انسان شریکند ولی در تحمّل بار امانت معرفت، از جمله کائنات انسان ممتاز گشت و این دل انسان است که آئینه تمام نمای صفات الهی است. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند. خدا در کجاست؟ فرمود: در قلوب مؤمنین (علی الله

وردیخانی، سفر به کعبه جانان، جلد سوم، ص ۱۳).

۲- هدف از خلقت

شیخ بزرگوار، ثقه السلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمت الله علیه از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن ابراهیم از پدرش و همه اینها از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از حبیب سجستانی از ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل اولاد آدم را از صلبش بیرون کرد تا از آنها برای ربوبیت خود و نبوت همه پیامبران عهد و میثاق بگیرد نخستین پیامبری که برایش از آنها میثاق گرفت، نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود و بعد هم خداوند خطاب به آدم چنین فرمود: ای آدم، نگاه کن ببین چه می بینی؟ آدم در جهان ملکوتی همه اولادانش را از اول تا آخر مشاهده نمود و دید آنها مانند ذرات ریز آسمان را پر کرده اند، آدم عرض کرد: چیست؟ خداوند پاسخ داد: برای این که مرا عبادت کنند و برایم شریکی در خداوندی فائل نشوند و به پیامبران من ایمان آورند و از آنها تبعیت کنند.

آدم عرض کرد: خداوند اعلت آن امر چیست که من از این نقطه بعضی را بزرگ و بعضی دیگر را کوچک می بینم در حالی که بعضی از آنها نورشان زیاد است و برخی دیگر کم و بعضی هم نور ندارند؟ خداوند فرمود: ما آنها را بر حسب لیاقت و استعدادشان آفریدیم که در همه حال آنها را مورد آزمایش قرار دهیم. آدم عرض کرد: خداوند آیا به من اجازه حرف زدن می دهی: حرف بزن چون روح از من است، منتهی جسمت بر خلاف وجود من است.

آدم عرض کرد: خداوند اگر آنها را یک جور خلق می کردی و به همه آنها یک طبیعت و ذات و روزی و عمر یکسان می دادی بهتر نبود، چون در آن صورت آنها نسبت بهم تعدی نمی کردند و میان آنها حسد و کینه و بغض پدید نمی آمد، خلاصه هیچ گونه اختلاف با هم نداشتند.

خداوند عز و جل فرمود: آی آدم، تو به وسیله روحی که از من داری حرف می‌زنی و درک می‌کنی ولی به واسطه نقصی که جسمت دارد مطالبی را می‌گویی که عالم به حقیقت آن نیستی، در حالی که می‌دانی من خداوند عالم و حکیم هستم و من بواسطه همان علم و حکمتی که دارم میان مخلوقاتم اختلاف بوجود آوردم و با مشیت خودم امور آنها را اداره می‌کنم و آنها در مسیر تقدیر و تدبیر من به حرکت و جودی خویش ادامه می‌دهند و در خلقت من تغییر نیست من جن و انس را خلق کردم تا مرا عبادت کنند (برای اینکه یگانه نیروی محرکه آنها در مسیر مراحل وجودی همین شناخت عبادت من است) و بهشت را برای کسانی خلق کردم که مرا عبادت کنند و از اوامر اطاعت نمایند و از پیامبرانم تبعیت کنند. جهنم را برای کسانی آفریدم که به من کافر شوند و عصیان کنند و از پیامبرانم تبعیت نکنند. من تو و فرزندان را آفریدم، در حالی که به شما نیاز نداشتم بلکه همه شما را برای این آفریدم که آزمایش خود را نشان دهید تا معلوم شود کدامیک از شما در دنیا کارهایتان خوب است و کدام از شما کارهایتان بد است، بهمین خاطر بود که دنیا و آخرت، حیات و مرگ، اطاعت و معصیت، بهشت و جهنم را آفریدم. باز هم من با تدبیر و تقدیر و علم نافذم، میان صورتها و اجسام و رنگها و عمرهایشان اختلاف بوجود آوردم، و همچنین در میان روزها و طاعت و معصیتشان تفاوت گذارم، بعضی از آنها راشقی کردم و بعضی را سعید، بعضی را کور و بعضی را بینا، بعضی را کوتاه قد و برخی را بلند قد، بعضی را زیبا برخی را بیمار و عده‌ای را سالم، بعضی را زمین گیر و برخی بدون عیب هستند، همه این کارها لازمه خلقت بود، برای این که آن شخص سالم و بی عیب به آن شخص معیوب نگاه کند و به خاطر سلامتی اش مرا، شکر و حمد گوید و یا آن که عیب دار است به شخص سالم نگاه کند به من متوسل شود تا به او هم سلامتی بدهم، و همچنین به بالای من صبر کند تا به او پاداش خوب بدهم، یا اینکه شخص غنی به فقیر نگاه کند، به خاطر ثروتی که به وی داده‌ام مرا حمد نماید و یا شخص فقیر با دیدن شخص غنی از من ثروت بخواهد، و یا این که مؤمن به کافر نگاه کند به خاطر هدایتی که داد: ام مرا حمد و سپاس گوید پس با توجه به این

حقایق فطرت است که من انسانها را آفریدم تا آزمایش کنم و آنها را برحسب نیاز ذاتشان، چنان کردم که در رفاه و سختی، آسانی و گرفتاری، به یاد من باشند و متوجه باشند که من چرا به بعضیها نعمت می‌دهم و به بعضی نمی‌دهم.

پس همه بندگان من باید بدانند که من خداوند قادر و توانا هستم، و می‌توانم همه تقدیر و تدبیرهای خود را عملی کنم. باز هم می‌توانم آنچه را که می‌خواهم از این تقدیر و تدبیر عوض کنم و من خداوند فعلی هستم که برای هر چیزی اراده کنم، هیچ کس قادر نیست جلوی اراده‌ام را بگیرد و یا اینکه در باره کارهایم از من استیضاح کند ولی من می‌توانم دیگران را درباره اعمالشان استیضاح کنم. (محمد بن حسن حرّ عاملی، کلیات حدیث قدسی، ص ۱۳ تا ۱۸)

۳- شناخت خدا و سیر و سلوک در راه خدا

با توجه به شناخت اجمالی از انسان که به واسطه قوه عاقله‌اش که از جنس نور می‌باشد و از روح الهی در او دمیده شده است و از سایر موجودات متفاوت است و اوست که این قابلیت را دارد تا اعلی‌علیین سفر کند و هر دل نسبت به تزکیه خود می‌تواند حجابهای ظلمانی را پاره کند و حتی حجابهای نورانی را و مشاهده کند آنچه را که پیامبرش صلی الله علیه و آله در شب معراج دید.

در مناجات شعبانیه که همه امامان معصوم «علیهم السلام اجمعین» آنرا در ماه معظم شعبان می‌خواندند، که «الهی هب لی کمال الأنقطاع الیک و انزأ بؤصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر أرواحنا معلّفة بعیز قدسیک» «ای خدا مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و دیده‌های دل ما را به نوری که به آن نور تو را مشاهده کند، روشن ساز تا آنکه دیده بصیرت ما حجابهای نور را بردرد و به نور عظمت واصل گردد و جانهای ما به مقام قدس عزتت در پیوندد».

(عباس فمی، مفاتیح الجنان، ص ۲۸۷)

بنابراین بایستی این سفر را آغاز کرد، سفری مقدس، سالکی عاشق، با توسل به شریعتی نورانی، و طریقتی مستانه و وصالی جانانه، گرچه این راهی است طولانی، پر

فراز و نشیب، و بارمزو رازهای فراوان که تنها واصلین به حق می دانند که هم چه خطرانی آنها را تهدید می کند و هم چه سرور و نشاطی به دنبال دارد.

بزرگان گویند: صراط مستقیم به معنی راه آسان نیست بلکه آن راه را مستقیم گویند که اگر طی شود پایانش بالضروره سعادت بخش است. و صراط مستقیم را به ما معرفی کرده اند. «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَالضَّالِّينَ» و أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، انبیاء شهدا، صدیقین و صلحاء هستند (سوره نساء آیه ۶۹) «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» «در زمره کسانی هستند که خداوند آنان را نواخته است اعم از پیامبران و صدیقان و شهدان و صالحان و اینان نیک رفیقانی هستند.

و خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» سوره انشقاق آیه ۶ «هان ای انسان تو در راه پروردگارت سخت کوشیده ای و رنج برده ای و به لقای او نائل خواهی شد».

پس وقتی دانستی که باید هم سفر را آغاز کنی و هم رنج سفر را درک کنی و هم صبورانه این راه را طی کنی که خصوصیت معشوق این است که عاشق را به دنبال خود می کشاند، گاهی او را ناامید می کند. گاهی او را دچار هجران می کند و هر از چند گاهی دچار قبض روحی می کند و گه گاهی انبساطی ایجاد می کند. و راهی که سالک برای سیر معنوی خویش در پیش دارد، از آن جهت که آشنا به راه و واقف به خطرات آن نیست، بسیار می شود که به موانعی برخورد می کند که یا از درون او را تهدید می کند یا از بیرون. و موانع داخلی همان هوای نفس است که انسان را به خطر می اندازد، ارتکاب به معاصی نور محبت را از دل سالک می گیرد و رفتن این نور، باعث می شود که سالک در تاریکی باقی بماند و این تاریکی موجب وحشت و تزلزل او می شود.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

(حافظ شیرازی)

سبکیاران ساحلها، که از حال غریق در دریا بی خبرند، برحسب آن که در ساحل این سوی دریا ایستاده باشند و یا ساحل آن سوی دریا، دو معنی کاملاً مخالف یکدیگر پیدا می‌کنند. چرا که آنان که در ساحل آن سوی دریا ایستاده‌اند یا از دریا گذشته‌اند و خطرات دریا را از سرگذرانده‌اند و یا خود از ابتدا به این سوی دریا نیامده‌اند که غم بازگشت به آن سوی دریا داشته باشند. گروه اول بنا بر این رسیدگان و واصلان یا پیران کاملند که سفر طریقت را به پایان برده‌اند و از مشکلات آن رسته‌اند و گروه دوم، فرشتگانند که خود فاقد بعد خاکی‌اند و بنا بر این از تحمل بار خاکی وجود انسانی، و جهاد اکبر مبارزه با نفس آزادند، یک بُعدی بودن وجود فرشتگان برای ایجاد و ظهور عشق که نیروی تکامل و ارتقاء از مرتبه پست تر هستی به مرتبه برتر هستی است و در انسان به حکم ثنویت هستی انسان، توأم با شعور و آگاهی است، جایی باقی نمی‌گذارد بنا بر این آنان از مشکلات عشق بی خبرند، به قول نجم الدین رازی «فرشتگان چون از آتش آفریده شده‌اند، عشق ندارند، عشق خاصیت خاک است که آدم را از آن آفریده‌اند». (مرصاد العباد، ص ۴۱)

و حافظ نیز گوید:

بر در میخانه عشق ای فلک تسبیح گوی کاندرا آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند
فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز
(تقی پورنامداریان، گمشده لب دریا، ص ۴۲۸)

امام خمینی رحمت الله می‌فرماید:

عاشقم، عاشق و جز وصل تو درمانش نیست

کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست

جز تو در محفل دلسوختگان ذکر نیست	این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست
راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود	جز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست
با که گویم که به جز دوست نبیند هرگز	آنکه اندیشه و دیدار به فرمانش نیست
گوشه چشم گشا بر من مسگین بنگر	نازکن ناز که این بادیه سامانش نیست

سرخُرم بازکن و ساغر لبریزم ده که بجز تو سر پیمان و پیمانش نیست
نتوان بست زبانش زیریشان گویی آنکه در سینه به جز قلب پریشانش نیست
پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم در بند
که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست

(دیوان امام رحمت الله علیه، ص ۶۶)

از بزرگانی که در وادی عشق و عرفان و معرفت گام برداشته و ره گشای سالکان طریق حق بوده‌اند، صدر المتألهین شیرازی (ملاصدرا) است، او به سال ۱۰۵۰ ه.ق. از دنیا رفته و فلسفه او به عنوان حکمت متعالیه^(۱) بعد از فلسفه مشاء نام گرفته و این نام را رسماً ملاصدرا برای فلسفه اش در نظر گرفت، فلسفه ملاصدرا اساس کار را بر روی وحدت بین فلسفه و عرفان قرار داد و از این نظر شبیه فلسفه اشراق می باشد چراکه هر دو فلسفه تأکیدشان بر تهذیب و تزکیه درون می باشد و در مواردی هر دو از استدلال و برهان نیز بهره می گیرند اما وجه اختلاف این دو مکتب در این است که ملاصدرا معتقد است که عارف و سالک الی الله برای طی کردن هر مرحله ای از مراحل عرفانی باید مقدماً یک سری مسائل فلسفی را پشت سر بگذارد و قطعاً در این سیر یک عارف حقیقی می تواند به حقیقت واصل گردد ولی اشراقیون معتقد هستند که ما فقط در مواقع

۱- حکمت متعالیه: حکمتی است که هم اهل شهود را سیراب می کند و هم اهل بحث را به علم یقینی نائل می سازد بر خلاف علوم دیگر، زیرا عرفان برای اهل بحث محض کافی نیست، گرچه خود عارف را مطمئن می سازد و حکمت یعنی برای اهل شهود رسا نیست گرچه حکیم باحث را قانع می کند و جدال کلامی برای اهل برهان کافی نیست، گرچه خصوص مستمع مجادل را ساکت می نماید نه متکلم را، چون فقط برای اسکات مخاطب است برخلاف برهان که هر دو را قانع می کند، بنابراین تنها حکمتی که هم برای خود حکیم و هم برای دیگران و هم برای اهل شهود و هم برای اهل نظر کافی است حکمت متعالیه خواهد بود.

(رساله اسرار حسینی، ملا عبدالرحیم دماندی، ص ۶۰۵، به نقل از حکمت متعالیه اسفار اربعه، بخش یک از جلد ششم، شارح آیت الله عبدالله جوادی آملی، ص ۴۲).

لازم از فلسفه استفاده می‌کنیم و ما فقط از طریق تزکیه نفس حقیقت را کشف می‌کنیم. کاری که ملاصدرا در حکمت متعالیه انجام داده است، اینست که استفاده از فلسفه را همراه یک نظم قرار می‌دهد، عارف الی الله باید چهار سفر را به سوی خدا طی کند تا به عنوان مرشد شناخته شود و در هر کدام از این سفرها لازم است یک مقدمه فلسفی را طی کند و از نظر استدلال به آنها پی ببرد و بعد به سیر عرفانی بپردازد.

سفر اول: مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ

در این سفر سالک الی الله تلاش می‌کند که از مادیات دنیا بگذرد و به ذات حق اتصال پیدا کند، و هر اندازه که وابستگی خود را به مادیات کاهش می‌دهد به همان نسبت از ارزشهای معنوی بهره می‌برد، به عقیده ملاصدرا عارف باید ابتدا یک مقدمه فلسفی را درباره توحید بداند و آنگاه با توجه به اینکه خدا را نامحدود، فناپذیر، دارای کمالات مطلق و پناهی که موجب آرامش انسان می‌گردد، می‌یابد، نتیجه می‌گیرد که موجودات مادی اولاً: هر کدام دارای محدودیت کمالی هستند به این معنا که هر کمالی را که یکی داراست، دیگری ندارد، ثانیاً: از نظر بقاء تماماً فناپذیرند، یعنی با وجه ارتباط و علاقه نسبت به آنها از بین می‌رود، یا خودشان فانی می‌گردند و در هر دو صورت انسان بر سردوراهی قرار می‌گیرد که اکنون چه محبوبی را می‌تواند جایگزین محبوب از دست رفته خویش کند؟

ثالثاً: مادیات در اطراف انسان جز نگرانی و اضطراب و پریشانی چیزی برای انسان به همراه ندارد و انسان همواره به دنبال موجودی می‌گردد که برای او آرامش به ارمغان بیاورد و واهمه‌ای نداشته باشد که مبادا، کسی یا چیزی آن محبوب مادی را از دستش خارج کند، با این مقدمه و دانستن اینکه تمامی موجودات مادی اعم از انسان و غیر انسان موجودهای ربطی هستند و به موجودی مستقل که خود نیازمند به دیگری نباشد، محتاجند، در می‌یابد که باید با توجه به خصوصیات فطری و گرایشهای نامحدود روحی که متمایل به وطن اصلی خود در عالم مجردات است متصل به وجودی مستقل

گردد، بنابراین جدا شدن او از مادیات و برداشتن حجابهای مادی برای وی لازم است، اینجاست که اگر عارف در همین مرحله اول با این مقدمه فلسفی جلو برود، در این صورت هیچگاه دیگر با عوض شدن ظواهر مادیات دنیا، به سوی آنها بازگشت نمی‌نماید.

در سفر اول عارف باید از خلق جدا شود و به سوی حق کشیده شود و از مادیات خویش را جدا کند و البته این حالت، ممکن است برای خیلی از افراد اتفاق افتاده باشد که در مقاطعی خاص از مادیات دل‌کنده‌اند، اما این دل‌کندن از مادیات برای آنها همیشگی است؟ و آیا منظور از جدا شدن از مادیات این است که هیچ استفاده‌ای از آنها نکند؟ البته چون نیازهای زندگی ما به وسیله همین امور مادی بر طرف می‌شود، و دل‌کندن از آن یعنی عدم وابستگی به آنها، یعنی هر جا که خشنودی خدا در یک جهت است و خواست خودش در جهت دیگر، هر چه از مادیات که در راه رضای پروردگار ضرورت دارد، از آن بگذرد، و عارف در این عدم وابستگی ابتدا باید خدا را بشناسد یعنی اگر خدا را نامحدود می‌داند و مادیات را محدود و فناپذیر و نابود شدنی، لذا چون اینها از بین رفتنی هستند جز اضطراب و نگرانی و پریشانی برای انسانی که براساس گرایشهای فطری‌اش به دنبال مواهب بزرگتری می‌گردد که به او آرامش، اطمینان، و ثبات بخشد، وجود ندارد. اگر ما به حقیقت در خود بنگریم، متوجه می‌شویم که همانند فرد تشنه‌ای هستیم که در بیابان، آب را جستجو می‌کند، هر جا را می‌نگرد، آب می‌بیند در حالی که آن، آب نیست، بلکه سراب است و سراب تصور ذهنی آب است نه حقیقت آب. ما هم در چیزی که به دست می‌آوریم، فکر می‌کنیم محبوب گمشده مان، همان است، در صورتی که وقتی آن را به دست می‌آوریم، به آن راضی نمی‌گردیم، و مقدمه فلسفی که شخص عارف در این مرحله بایستی طی کند و از طریق برهان و استدلال به آن پی ببرد، همان برهان فطرت برای اثبات خداوند است، اگر انسان متوجه همان فطرت درونی، که همواره متمایل به خداوند است، بشود، این جدا شدن از مادیات و دل‌کندن از آن در جهت همان شناخت فطرت خداجویی در وجود خودش می‌باشد.

سفر دوم: بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ

عارفی که از مادیات جدا شد و دل خود را از وابستگی به آنها دور کرد و خود را وصل به خدا نمود، باید صفات و کمالات خدا را بهتر و بیشتر بشناسد، اما چون خدا نامحدود است و کمالات او نیز نامحدود، و انسان با وجود محدودیت خویش، قادر به شناخت خداوند نیست، بنابراین از خود خداوند کمک می‌گیرد تا در او سیر کند و شئون و کمالاتش را بشناسد.

با که گویم غم دیوانگی خود جُز یار؟

از که جویم ره میخانه بغیر از دلدار؟

سرّ عشق است که جز دوست نداند دیگر	می‌نگنجد غم هجران وی اندر گفتار
نو بهار است، در می‌کده را بگشائید	نتوان بست در می‌کده در فصل بهار
باده آرید در این فصل به یاد ساقی	نسزد رفت به گلزار بدین حال خمار
خم زلفی بگشا، ای صنم یاده فروش!	حاجت این دل غمگین به سر زلف برآر
روز میلاد مهین عاشق یار است امروز	مددی کن، سر خم را بگشا بر ابرار

حالتی رفت ز دیدار رُخش بر مستان

می‌نگویم به کسی، جز صنم یاده گسار

(دیوان اشعار حضرت امام رحمت الله علیه، ص ۱۲۱)

برای این منظور لازم است که یک مقدمه فلسفی طی شود و آن این است که با توجه به مبحث توحید و صفات خداوند و بالاترین صفت او یعنی یکتایی اش، و سپس صفات دیگر که در بین مردم شبهاتی در این زمینه مطرح می‌شود که یا صفات الهی را اصلاً نمی‌پذیرند یا زائد بر ذات می‌دانند یا مشابه مخلوق و هر یک از این اشکالات می‌تواند کسی را که هنوز شناختش به خدا کامل نشده از راه منحرف ساخته و تزلزلی در او ایجاد کند و از عقیده اش دست بردارد، لذا ضروری است که مبحث صفات خدا به طور کامل، از نظر فلاسفه و متکلمین مورد بررسی قرار گیرد و اشکالات پاسخ داده شود تا عارف که باید در جهت هدایت مردم، پاسخگوی آنها باشد، حتی خود نیز دچار شک و تردید

نگردد.

سفر سوّم: مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ بِالْحَقِّ

در این سفر عارف به میان مردم باز می‌گردد، اما این بازگشت به معنای دوری از خدا نیست، زیرا که او خدا را با تمام صفات و کمالاتش شناخته است و همه چیز را تجلّی ذات خدا می‌داند و او را در همه چیز و همه جا و همه احوال مشاهده می‌کند، او به مرحله کمال انقطاع الی الله رسیده است و وصل به قرب خداست.

باد بهار مژده دیدار یار داد

شاید که جان به مقدم باد بهار داد

بلبل به شاخ سرو در آواز دل فریب بر دل نوید سرو قد گل‌لزار داد
ساقی به جام باده در آن عشوه و دلال آرامشی به جان من بی قرار داد
در بوستان عشق نشاید غمین نشست باید که جان به دست بُتی می‌گسار داد
شیرین زبان من گُل بی خار بوستان جامی زغم به خسرو، فرهاد وار داد
تا روی دوست دید دل جان‌گداز من

یک جان داد در ره او صد هزار داد

(دیوان اشعار امام رحمت الله علیه، ص ۷۵)

ملاصدرا معتقد است، برای اینکه عارف به این مرحله قدم بگذارد لازم است یک مقدمه فلسفی را طی کند و آن دانستن رابطه خداوند با عوالم وجود، نحوه افعال خدا و نحوه دخالت او در امور و رابطه موجودات در کارها با او می‌باشد، او باید بداند تا عملی را خدا نخواهد، انجام نمی‌پذیرد، و اختیار انسان وابسته به اوست و انسان یک موجود کاملاً وابسته به پروردگار است و با این دید هیچ استقلالی را برای هیچ موجودی در جهان قائل نمی‌شود و لذا لحظه‌ای غفلت برای او حاصل نمی‌گردد.

در واقع در این مرحله کمال انقطاع الی الله و درک فقر محض است و این انقطاع یعنی عدم وابستگی از تمام جهات غیر الهی و وصل به پروردگار به طور دائم:

فقر، فخر است اگر فارغ از عالم باشد

آنکه از خویش گذر کرد، چه اش غم باشد؟

طالع بخت در آن روز برآید که شبش یار، تا صبح ورامونس و همدم باشد
 طرب ساغرِ درویش نفهمد صوفی باده از دست بُتی گیر که مَحرم باشد
 طوطی باغِ محبتِ نرود کلبه جُغد بازِ فردوس، کجا کلب معلّم باشد؟

این دل گم شده را یا به پناهت پذیر

یا رها ساز که سرگشته عالم باشد

(دیوان اشعار حضرت امام رحمت الله علیه، ص ۸۶)

سفر چهارم: فی الخلق بالحق

در این سفر که در واقع، آخرین سفر سالک الی الله است، شخص عارف باید هدایتگر افراد دیگر نیز قرار بگیرد و به ارشاد آنها بپردازد، اما ابتدائاً یک مقدمه فلسفی را پشت سر می‌گذارد و آن عبارت است دانستن مسائل استدلالی پیرامون نفس، شروع آن، پایان‌اش، نحوه عمل و ثبات آن، و نحوه رسیدن به آن ثبات و معاد یعنی عینیت یافتن معاد، ادله آن، نحوه زندگی در سرای آخرت و مسائل مربوط به حسابرسی و جزای اعمال که عارف باید این مسائل را بخوبی درک کند تا بتواند با آگاه کردن مردم از حقایق و ایجاد جاذبه‌هایی برای آنان در جهت تمایل نسبت به لقاء الهی قدم بردارد و مسلم است که این مرحله نیز بدون کمک و لطف خداوند برای عارف تحقق پیدا نمی‌کند.

اکثر متفکرین و دانشمندان الهی معتقد هستند که از راههای گوناگون می‌توان خدا را شناخت یکی از این راهها که ملاً صدرا در سفر دوم عرفانی خویش مطرح می‌فرماید و آن سفر بالحق فی الحق است، عارفی که از مادیات در سفر اول عرفانی خویش جدا شده است و خود را وصل به خدا کرده، باید صفات و کمالات خدا را بیشتر و بهتر بشناسد و به مدد آن بقیه راه را طی کند و البته چون وجود انسان محدود و کمالاتش نیز به تبع آن محدود می‌باشد، لذا او خود را متصل به وجود نامحدودی می‌کند که قادر است به او کمک کند تا او در این سیر عرفانی مراحل کمال را طی کند و جاذبه شناخت این اسماء به قدری است که با مختصر آشنایی نسبت به آنها معرکه‌ای در دل ایجاد می‌کند که عقول و

قلبها را نسبت به حق و اله و حیران می‌گرداند و این حیران شدن همان است که عرفای بزرگ آن را از خداوند تبارک و تعالیٰ خواسته‌اند: حضرت آیه الله حسن زاده آملی در یکی از کتابهایشان چنین دعا می‌فرماید: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَرَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا، رَبِّ أَنْعَمْتَ فِرْدًا» «خدایا علم و تحیر مرا نسبت به خودت زیاد گردان و نعمتی را که ارزانی فرموده‌ای زیاد گردان.»

نتیجه اینکه با شناخت اسماء الهی (اسماء الحسنی) و با مدد از آنها انسان راه کمال را آسانتر، دقیق‌تر و شیرین‌تر و پر بهجت‌تر طی می‌کند. اسماء الحسنی یعنی نامهای بهتر. نامهایی که دلالت بر حسن دارند آنها نه فقط حسن مطلق بلکه احسن است زیرا حُسنی مؤنث احسن می‌باشد و این اسماء قهراً معانی وصفی دارند. و اسماء حسنی. نامهایی است که در آنها معانی حسن ملحوظ و متضمن صفات جلال و جمال خداوندی‌اند.

قرآن کریم در ۴ مورد به این اسماء الحسنی اشاره فرموده است:

- ۱- سوره اسراء آیه ۱۸۰ «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» اسمهای نیکو برای خداست پس او را به وسیله آنها بخوانید.
 - ۲- سوره اسراء آیه ۱۱۰ «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» «بگو او را چه الله بخوانید چه رحمان، هر چه بخوانید او را نامهای نیک است.
 - ۳- سوره طه آیه ۸ «اللَّهُ لَا إِلَهَ هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» «خداوند است که خدایی جز او نیست، او را نامهای نیکوست».
 - ۴- سوره حشر آیه ۲۴ «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» «اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورتگر، او راست نامهای نیک».
- در این ۴ آیه خدا را با این نامها می‌خوانیم و هنگام دعا، صفات حق تعالی که هر یک نماینده قسمتی از تدبیر عالم و یا نشان دهنده جلال کبریایی است در نظر داعی مجسم می‌شود.

اسماء حسنی در قرآن مجید بنابر نقل المیزان ۱۲۷ است. «إِلَهٌ، أَحَدٌ، أَوَّلٌ، آخِرٌ،

أَعْلَى، أَكْرَم، أَعْلَم، أَزْحَمُ الرَّاحِمِينَ، أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ، أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، أَهْلُ التَّقْوَى أَهْلُ
الْمَغْفِرَةِ، أَقْرَبُ، أَبْقَى، بَارئٌ...

در توحید صدوق از حضرت رضا علیه السلام، از پدران او از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: برای خدای تعالی نود و نه اسم است صد مگر یکی، هر که خدا را با آنها بخواند، خدا دعای وی را اجابت کند و هر که آنها را بشمارد داخل بهشت می شود و آنها چنین اند: الله، اله، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حق، حسیب، حمید، حقی، رب، رحمن، رحیم، ذاری، رزاق، رقیب، رؤف، رائی، سلام، مؤمن، مهین، عزیز، جبار، متکبر، سید، سیّوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فائق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، مجید، مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف ضرّ، وتر، وهّاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، باعث، برّ، توّاب، جلیل، جواد، خبیر، خالق، خیر النّاصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

اینها که شمرده شد مجموعاً صد تاست ولی لفظ جلاله داخل در عدد نیست، بنابراین مجموع اسماء حسنی در روایت نود و نه است و لفظ جلاله صفت بخصوصی در آن ملحوظ نیست بلکه الزاماً دال بر تمام آنهاست. (فامرس قرآن، علی اکبر قرشی، جلد ۲، ص ۱۴۱ تا ۱۴۴)

بزرگان فرموده اند به احتمال قوی اسم اعظم الهی داخل در آنهاست، و فرموده اند که برای خداوند اسامی هست که به غیر از ذات احدیت، کسی از آنها آگاهی ندارد و آنها را اسمهای مستأثر گویند «الحمد لله و سبحانک اللهم صل علی محمد و آله مظاهر جمالک و جلالک و خزائن اسرار کتابک الذی تجلّی فیہ الاحدیة بجمیع اسمائک حتی المستأثر منها الذی لا یعلمه غیرک» (وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی رحمت الله علیه، ص ۱). پیامبر گرامی اسلام فرمود: «وَأَسْتَأْثَرْتُ بِهِ فِي عِلْمِ عَيْبِكَ» و آنها را به علم خودت

مختص ساختی که البته همین اسماء مستأثره که غیر از خداوند متعال کسی به آنها علم ندارد، و البته منظور از اسم نزد عرفا لفظ نیست بلکه مراد ذات است به اعتبار یک صفت وجودی و یک صفت عدمی، صفت وجودی، یک نحوه دارایی و سرمایه است که موصوف به اعتبار آن دارایی، اسم خاصی را پیدا می‌کند مثلاً کسی که دارای علم باشد به اسم عالم و آنکه دارای قدرت باشد به اسم قادر می‌نامیم و صفات عدمی یک نحوه نداری و دوری از بعضی مسائل است مانند قُدّوس که قدّوس مبالغه در صفت قدس است و قدس به معنی پاکیزگی باریتعالی است که هیچگونه عیب و نقصی در وجود او راه ندارد و در واقع ما خداوند را تقدیس و تطهیر می‌کنیم از اینکه کسی به کُنه ذات و حقیقت او پی ببرد و یا در خیال، او را تصوّر کند، چنانچه بعضی از بزرگان معتقد هستند که نباید گفت خداوند از هر عیب و نقصی مبرا است و این نوع صحبت کردن دور از ادب است، بلکه باید گفت «القدّوس» یعنی منزّه است از هر وصفی که انسانها از اوصاف کمال درباره پرودگار گفته‌اند «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا یَصِفُونَ» سوره انعام آیه ۱۰۰. یعنی ظرف وجودی انسان در آن حدّ نیست که بتواند آن طور که حق تعالی را سزااست وصف کند. عرفا، صفات خداوندی را به دو دسته تقسیم می‌کنند، صفات جمالیه و صفات جلالیه، که صفات جمالیه همان صفات مربوط به لطف است و صفات جلالیه مربوط به قهر الهی است که صفات لطف را تحت اسم شریف «ذوالاکرام» و صفات قهر الهی را تحت عنوان اسم شریف «ذوالجلال» قرار می‌گیرند لذا قرآن کریم می‌فرماید که همه موجودات کره زمین مظهر اسمی از اسماء الهی هستند و اینها فانی می‌شوند و فقط خدای ذوالجلال و الاکرام میماند. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ» سوره الرحمن آیه ۲۶ و ۲۷.

و آن زمان همه مظاهر اسماء فانی می‌شوند و مظهري ندارند، تا خودشان را در قالب آن ظاهر کنند و بالنتیجه مخفی می‌شوند تنها چیزی که از تمامی اسماء شریفه باقی می‌ماند، دو اسم شریف ذوالجلال که همان صفات قهر و جلالیه خداست و الاکرام که همان صفت لطف خداست. و خود این دو اسم تحت اسم اعظم «الله» می‌باشد و اینکه

اللَّهُ را اسم اعظم می دانیم، روایات زیادی است که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است.

در حدیثی از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است که «اللَّهُ» اقرب و نزدیکتر است به اسم اعظم خداوند، از سیاهی چشم به سفیدی آن.
و حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ اللَّهُ، اللَّهُ، اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» قسم به خدا، هیچگاه در مورد هیچ حاجتی خداوند متعال را با این کلمات نخواندم مگر آنکه برآورده شدن آن حاجت را دیدم. و این دعا در باب اسم اعظم ذکر شده است.

چون «اللَّهُ» اسم اعظم است و همه اسماء تحت آن هستند مظهر این اسم نیز، مظهر اعظم خواهد بود و وجود بقیه مظاهر فرع وجود این مظهر اعظم می گردد، و انسان کامل تنها موجودی است که از میان همه موجودات می تواند مظهر اسم اعظم «اللَّهُ» باشد که کاملترین کاملها و وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و اله و بعد از او حضرت علی علیه السلام و اولاد پاکش هستند و این بزرگواران مظهر اسم اعظم «اللَّهُ» یعنی مظهر صفات جمال و جلالت و این است که امام راحل رحمت الله علیه در وصیتنامه خویش فرموده اند که قرآن شریف نیز مظهر اسم اعظم «اللَّهُ» است ثقل اکبر و اهل بیت ثقل کبیر هستند.

احد در میم احمد گشت ظاهر	درین دور اول آمد عین آخر
زاحمد تا احد یک میم فرق است	جهانی اندرین یک میم غرق است
بر او ختم آمده پایان این راه	در او منزل شده ادعوا إلى الله

(شیخ محمود شبستری)

و اینکه خداوند فرمود: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، یعنی انسان کاملی که می تواند مظهر تمامی اسماء «اللَّهُ» باشد قابلیت این تعلیم را دارد.

از آنجایی که «اللَّهُ» نزدیکترین اسم به اسم اعظم است و جامع تمام صفات کمال است و نام ذات واجب الوجود. (و مجموعاً دو هزار و هفتصد و دوبار در قرآن مجید

آمده است پنج بار در اللّهُمَّ و بقیه اللّهُ (فاموس قرآن، علی اکبر قرشی، ص ۵۷) باید این کلمه را بهتر بشناسیم تا به مدد آن انشاء اللّهُ بتوانیم در این مسیر، کمالاتی را ولو به اندازه قطره‌ای از اقیانوس بیکران معرفت الهی، کسب کنیم.

«اللّهُ» اسم خاص و عَلَم است برای ذات احدیت، و نامی نیست که فقط در اسلام برای او انتخاب شده باشد بلکه در عصر جاهلیت نیز این اسم مختص خداوند بوده است.

لُبید شاعر معروف عرب گوید:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لِمَا خَالَهَ زَائِلٌ

«هر چیزی غیر از «اللّهُ» باطل و هر نعمتی خواه، ناخواه از بین رفتنی است» (صحیح

بخاری، ج ۵، ص ۵۳).

و بعد از ظهور اسلام رسول خدا صلی اللّهُ علیه و آله درباره شعر لُبید فرمود: أَصْدَقُ شِعْرٍ قَالَتْهُ الْعَرَبُ «راست‌ترین شعری که عرب سروده است و این در کلام خداوند نیز آمده است که: «وَلَكُنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» اگر از آنها بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ گویند اللّهُ (سوره لقمان آیه ۲۵).

و البته بعضی معتقد هستند که لفظ «اللّهُ» سریانی است (یکی از زبانهای سامی، زبان اصلی انجیل) و آنها که قائل به عربی بودن آن هستند از این نظر اختلاف دارند که مشتق است یا جامد و اگر مشتق است اصل آن چه بوده؟ آیا اسم است یا صفت.

مشهور بین علماء این است که «اللّهُ» اسم جنس برای هر معبودی بوده و بعد در اثر کثرت استعمال عَلَم شده یعنی اسم اللّهُ، اختصاص به معبود حقیقی پیدا کرده است و این همان است که می‌گوئیم «اللّهُ» ریشه‌اش از اِله است به معنی هر معبودی اعم از حق یا باطل که اصل آن اینطور بوده است، اَلْأَلْهَةُ که همزه دوّم بر اثر تکرار حذف شده و به صورت اللّهُ که عَلَم و مختص به خداست، تبدیل گردیده است که البته این حرف را راغب در مفرداتش می‌گوید: راغب می‌گوید: همزه اِله حذف شده و بر ابتدای آن الف و لام قرار گرفته و مختص به خداوند متعال گشته و البته این اختصاص از جانب خداوند

است، چنانچه در سوره مریم آیه ۶۵ می فرماید:

«فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا». عبادت او کن و در کار عبادتت شکبیا

باش مگر سمیی برای او می شناسی؟

راغب در مفردات خود ادامه می دهد که بعضی گفته اند «اللّه» در اصل وّلاه بوده و «واو» تبدیل به همزه شده و شاید علت اختصاص این لفظ برای او آن است که همه مخلوقات واله و شیدای اویند و همین تسبیحی که تمام موجودات هستی اعم از جمادات، حیوانات، انسانها می کنند، این همان شیدایی موجودات است نسبت به خداوند که بعضی از حکماء فرموده اند:

«اللَّهُ محبوبُ الاشياءِ كُلِّها وَ عَلَيْهِ دَلٌّ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» سوره اسراء آیه ۴۴.

«اللّه» محبوب همه اشياء است و کلام خداوند متعال بر آن گواه است که فرمود: هیچ موجودی نیست مگر به ستایش او تسبیح گوشت ولی شما تسبیح کردن آنها را نمی فهمید».

و بعضی گفته اند: «اللّه» مأخوذ از اِلَه به معنای تحیر و دهشت است یعنی عِفلاء متحیرند در حقیقت ذات او.

نتیجه اینکه در یک جمع بندی از نظرات مختلف می توان متوجه شد که لفظ جلاله «اللّه» اختصاص به ذات خداوند دارد و او معبود حقیقی و مستجمع تمام صفات جمالیه و جلالیه می باشد.

در واقع «کلمةُ اللّهِ هي العلیاء» سوره توبه آیه ۴۰ «و آرمان الهی است که والا است» (اسماء الحسنی، سید کاظم ارفع) (شرح الاسماء الحسنی، السید حسین الهمدانی الدور و آبادی)

امتیازات اسم مبارک «اللّه»

۱- مشهورترین اسم الهی است.

۲- جایگاه آن در قرآن در مکانی بالا نسبت به سایر اسماء است.

۳- در هنگام دعا و مناجات مجربترین نامهای خداوند است.

۴- برای تمسک به هراسم و صفت الهی از اسم جلاله «الله» استفاده می شود.
۵- کلمه اخلاص و توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به او اختصاص یافته است.
۶- لفظ «الله» فقط اسم اوست به خلاف باقی اسماء که صفت می باشند یعنی اطلاق آن صفات بر غیر پروردگار نیز جایز است مثل اینکه بگوئیم فلانی عالم و تواناست.
۷- اغلب جهت سوگند خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام اجمعین واقع شده است.

۸- هرگاه از صمیم قلب و با سوز عشق حتی یکبار خدا را با اسم جلاله اش بخوانیم پیچیده ترین مشکلات حل می شود و موانع از سر راه انسان برداشته می شود.
به طور کلی موانع زیادی بر سر راه تکامل انسان وجود دارد ولی مهمترین آنها دو چیز است: ۱- نفس اماره ۲- وساوس شیطانی.

از جمله چیزهایی که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت و مناجاتها و دعا عنایت زیادی به آن شده است موضوع استعاذه است یعنی پناهنده شدن به خداوند از شر شیطان می باشد و برای اثبات اهمیتش خداوند می فرماید: هرگاه می خواهی قرآن بخوانی نخست به خدا پناه بر از شر شیطان رانده شده «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

در دعاهای مختلف این استعاذه آمده است و از جاهای مهم استعاذه، هنگام شروع به عبادت و نماز است زیرا ابلیس همواره در کمین است و می کوشد که خیری از انسان سر نزند و اگر سرزد، آنرا خراب کند و به آخر نرساند تا بهره نبرد لافل او را به عجب و ریا وادار کند.

حتی هنگام خارج شدن از خانه می فرمایند: شیاطین درب در منتظرند، استعاذه کن و این دعا را بخوان، «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، آمَنْتُ بِاللَّهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و خواننده گرامی حتماً متوجه شده است که در این دعای مختصر ۵ بار نام «الله» که اسم اعظم خداوند است تکرار شده است. لازم به ذکر است که «الله» نزدیکترین اسم به اسم اعظم می باشد و البته نظرات دیگری نیز در این زمینه بیان شده

است که شاید با توفیقات الهی در مقالات دیگری ارائه خواهد گردید.

انسانی که می خواهد به بارگاه حق تعالی نزدیک شده و به مقصود و محبوبش برسد بایستی بداند که شیطان از بزرگترین دشمنان اوست و قرآن مجید می فرماید که او شما را می بیند و شما او را نمی بینید، او را دشمن بگیرید. و شیطان معمولاً از طریق نفس اماره به میدان می آید، از طریق ضعفهای روحی و فکری و جسمی و از مهمترین ضعفهای انسان غضب است. که مورد ابتلاء هر فردی است وقتی که ناگهان عصبانی می شود خونش به جوش می آید و چون شیطان به حسب خلقت از آتش و لطیف است مثل برق در بشر نفوذ می کند و او را از مسیر طبیعی خود خارج می کند لذا خداوند متعال در سوره مؤمنون آیات ۹۸ و ۹۹ می فرماید: «قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ». (استعاذه، شهید سید عبدالحسین دستغیب شیرازی)

و در قرآن کریم تنها ۱۱ مرتبه ذکر ابلیس به کار رفته و برای این واژه مشتقاتی نیست [گرچه در لغت کلمه أَبَالِسَة که جمع ابلیس می باشد به کار رفته و فعل أَبَلَسَ به معنی نومید شد نیز به کار رفته است که به نظر برخی واژه ابلیس با این فعل رابطه دارد، و اگر این قول صحیح باشد مشتقات ابلیس به صورت «مُبَلِسُونُ، مُبَلِسِينُ، مَبَلِسُ» در قرآن کریم آمده است.] اعجاز عددی قرآن (عبدالرزاق نوفل)

و عیناً بهمین تعداد یعنی ۱۱ مرتبه فرمان به استعاذه تکرار شده است و چندین بار پناه بردن به اسم جلاله خداوند ذکر شده است.

«إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كَيْتٌ مَاهُمْ بِالْغَيْهِ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ» سوره غافر آیه ۵۶.

«آنان که راه جدل و انکار پیمودند جز تکبر و نخوت چیزی در دل ندارند که به آرزوی دل هم آخر نخواهند رسید، پس تو پناه به درگاه خدا ببر».

دل آرام است آرام دل ما	به یاد اوست روشن محفل ما
جمالش آیت الله نوراست	خیالش در روان وجد و سرور است
بر آراز صدق دل با ناله و آه	الهی ذکر الله الله الله

و آنقدر دخالتهای شیطانی در وجود انسان شدید است که امام سجاد علیه السلام در

صحیفه سجاده دعای مخصوصی دارند تحت عنوان هنگامی که گفتگوی شیطان می شد. «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَاغَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَكَيْدِهِ وَمَكَائِدِهِ وَمِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَمَوَاعِيدِهِ وَغُرُورِهِ وَمُضَائِدِهِ». بار خدایا ما خداپرستان به تو پناه می بریم از تباهاکاریها یا (وسوسه‌ها)ی شیطان (آفریده شده از آتش) رانده شده از رحمت و از حيله و چاره جویی و مکرهای گوناگون او و از اطمینان به آرزوها (یا دروغها) و وعده‌ها و فریب و دامهای او. (دعای هفدهم از صحیفه سجاده ترجمه، محی الدین مهدی الهی قمشه‌ای)

که البته سالک الی الله همواره در طول سفر پرفراز و نشیب خود، از مکر و حيله‌های شیطان چنانچه امام سجاد علیه السلام می فرماید که مثل خون در رگهای ما جاری است، پناه می برد، و آنچه که از روایات اسلامی بر می آید بهترین ذکر همان بسم الله الرحمن الرحیم است پناه بردن به پروردگاری که جمیع صفات کمالیه را دارا می باشد و قدرت شیطان در برابر قدرت لایزال الله در حکم عدم است.

شخصی از امام جعفر صادق علیه السلام در نامه‌ای پرسید: معنی الله چیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «إِسْتَوَلَى عَلَيَّ مَا دَقَّقَ وَجَلَّ» خدا بر ریز و درشت موجودات احاطه و تسلط دارد. (تفسیر عیاشی، ج ۱)

نتیجه:

آری او که مالک علی الاطلاق و مشرف بر تمام موجودات است و هیچ برگی از درخت بدون اذن او نمی افتد و اگر یک لحظه فیض و رحمت نامتناهیش را به عالم هستی قطع کند همه چیز نابود خواهد شد.

گر فیض تو لحظه‌ای به عالم نرسد معلوم شود بود و نبود همه کس و رمز کمال انسان و عارف و سالک الی الله و رسیدن به قرب الهی و زندگی در جوار رحمت حق تعالی در این است که ما غرق در اسماء الحسنی شویم و فقر و جودی خویش را درک کنیم. و این معنا را با عمق وجود ادراک کنیم که بایستی دل به یک دلبر

داده و چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «ما در سینه‌های شما دو قلب نیافریدیم» و آن دل واقعی، حرم امن خداست که غیر آن را نباید در آن راه داد، و اگر چنین شد خواهیم دید، چنانچه خداوند یوسف علیه السلام را از چاه تاریک دنیا بیرون آورد و او را عزیز مصر کرد و به او ولایت داد، خودش سرپرست او شد، و در همه حال نگه دار او، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». سوره بقره آیه ۲۵۷. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «رَفَعُ الْقَلْبِ فِي ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى... أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ بِالْتَعَظِيمِ خَالِصاً اِرْتَفَعَ كُلُّ حِجَابٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ».

تعالی دل در موقعی است که در ذکر و یاد خداست، آیا نمی بینی که چون انسان در یاد خدا باشد و او را از روی خلوص نیت و محبت تجلیل و تعظیم کند چگونه حجابها و موانعی که در میان او و خدا بود بر طرف شده و قلب به سوی خدا مرتفع و متوجه گردد.

و سپس حضرت می فرماید: هنگامی که انسان مشغول امور دنیا و متوجه به شهوات و زور و زر دنیا شد می بینی که چگونه در مقابل ذکر خدا و آیات او محجوب و تاریک است، مانند اطاقی که مخروبه و خالی بوده و اثری از انس و عمران و سکنه در آن نباشد و چون انسان از یاد خدا غفلت ورزید، چگونه می یابی او را که متوقف و سرپوشیده و ظلمانی گشته و اثری از انوار عظمت و جلال در آن پیدا نمی شود.

پس سالک با استغراق در اسماء الحسنی، خود را آماده سفر سوّم می کند. و به مدد همه اسماء، خود خلیفه الله می گردد. و سپس هادی سالکان تشنه راه حق، که دلی پر خون و چشمانی اشک آلوده دارند و اگر سالک آتشی در دل، اشکی در چشم و وضعی آشفته داشت، باید بداند که وی به راهنمایی حق است و در راه می باشد و این آثار سعادت را از غیر اهل پنهان دارد.

با که گویم راز دل را، کس مرا همراز نیست

از چه جویم سرّ جان را، در به رویم باز نیست

ناز کن، تا می توانی غمزه کن تا می شود . دردمندی را ندیدم عاشق این ناز نیست

حلقه صوفی و دیر راهبم هرگز مجوی مرغ بال و پر زده بازاغ هم پرواز نیست
 اهل دل عاجز زگفتار است با اهل خرد بی زبان با بی دلان، هرگز سخن پرداز نیست
 سر برده در راه جانان، جان به کف سر بزباش آنکه سر در کوی دلبر نفعند، سر باز نیست
 عشق جانان، ریشه دارد در دل از روز آلت عشق را انجام نبود، چون ورا آغاز نیست

این پریشان حالی از جام بلی نوشیده‌ام

این بلی تا وصل دلبر، بی بلا دمساز نیست

(مجموعه سروده‌های حضرت امام رحمت الله علیه، ص ۶۵)

منابع:

- ۱- قرآن کریم (ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی)
- ۲- صحیفه سجادیه (دعای هفدهم) ترجمه الهی قمشه‌ای (محبی الدین مهدی)
- ۳- ارفع، کاظم، اسماء الحسنی، ذیل اسم الله
- ۴- الله وردیخانی، علی - سفر به کعبه جانان، ج ۲ و ۳، انتشارات دانشگاه تهران، بهار ۱۳۸۴.
- ۵- پورنامداریان، تقی، گمشده لب دریا، چاپ اول، انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
- ۶- خمینی، روح الله، وصیت نامه سیاسی الهی، چاپ سوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۲۳ خرداد.
- ۷- خمینی، روح الله، دیوان امام، چاپ ۲، بهار ۱۳۷۹.
- ۸- خمینی، روح الله جنود عقل و جهل، چاپ سوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، پائیز ۱۳۷۸.
- ۹- دستغیب شیرازی، عبدالحسین، استعاذه.
- ۱۰- رضایی، محمد، واژه‌های قرآن، انتشارات مفید، ناصر خسرو، خرداد، ۱۳۶۰.
- ۱۱- صدرالمتالهین شیرازی (ملاصدرا)، حکمت متعالیه اسفار اربعه، (بخش یکم از جلد ششم، چاپ اول، انتشارات الزهراء، آبان ۱۳۶۸).
- ۱۲- طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۲۰ و ۹ و ۱۳ و انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، پائیز ۱۳۶۹.
- ۱۳- عاملی، شیخ محمد ابن حسن، کلیات حدیث قدسی، چاپ سوم، انتشارات دهقان، بهار ۱۳۸۰.
- ۱۴- عبدالباقی، محمد فواد، المعجم المفهرس للالفاظ القرآن الکریم، مطبوعه دارالکتب المصریه، ۱۳۶۴، قاهره.
- ۱۵- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ هشتم، دارالکتب الاسلامیه، بهار ۱۳۷۸.
- ۱۶- نوفل، عبدالرزاق، اعجاز عددی قرآن.
- ۱۷- الهمدانی، الدور و آبادی، حسین، چاپ بوذرجمه‌وری، تهران، ۱۳۳۵.